روزنامه شرق

فرهنگ . ورزش

آمار نه‌چندان خوب ستاره برابر بوسنی — صفحه ۸

از صمیم قلب «کواچ» را دوست داریم — صفحه ۹

«داعش»؛ یک ایماژ ناب هالیوودی! — صفحه ۱۰

عکس: مهر

خبرنگار «شرق» گزارش می‌دهد

یک شب تا صبح پابه‌پای زنان «کارتن‌خواب»

فاطمه جمالپور

خانم الف پایپ را برمی‌دارد و شـروع به شیشه‌کشـیدن می‌کند. رو به من عذر می‌خواهد که «اگه نکشم شب نمی‌تونم بیدار بمونم. هر شب می‌کشم بعد بیرون می‌رم. یک‌بار که نکشیده بودم خوابم برد و صبح وسط بیابون بیدار شدم با لباس‌های پاره و پوره...»

می‌خواهم یک خانم قابل اعتماد را معرفی کنند، یک شب تا صبح همراهم باشد برای سرزدن به پاتوق‌های زنان کارتن‌خواب. خانم الف را معرفی می‌کنند. قرارمان ساعت ۱۲شب حوالی دروازه غار. مانتوی مشکی پوشیده. سبزه‌رو است با تهلهجه جنوبی. شال رنگی به سـردارد با آرایشی نه‌چندان غلیظ. چشم‌های مشـکی ریز، ابروهایی کم‌پشت و بینی گوشتی. قرار اسـت او راوی داستان ما و راهنمایمان باشد. می‌آید می‌نشیند روی صندلی و تندتند حرف می‌زند که «باید بریم سـتارخان، اتوبان ستاری، پارک شوش، پشـت ترمینال جنوب و...» تند و تند حرف می‌زند. جنگ‌زده که شـده‌اند آن سـال‌های جنگ به تهران آمده‌اند. سه شـماره موبایل می‌دهد. شماره‌های خودش و بهار دخترش. قرار می‌گذاریم هشت‌شـب از در خانه‌شـان سـوارش کنیم. من و او به پاتوق‌ها برویم و راننده منتظرمان بماند. یکی از همکاران آقایمان با من همراه می‌شـود. کمی دلشوره دارم. هر چه به هشت‌شب نزدیک می‌شویم دلشوره‌ام بیشتر می‌شود از آنچه قرار است اتفاق بیفتد.

۵۰هزار تومان می‌گیرد تا با ما همراه شود. خانه‌اش اتاقی هشت‌متری است در حیاطی شبیه حیاط خانه قمرخانم در کوچه‌پس‌کوچه‌های دروازه غار. به زحمت پیدا می‌کنیم. ابوالفضل پسـرکی سه‌سـاله در را باز می‌کند. با موهای بور پشت بلنـد. خالـه و دایی صدایمان می‌کند و به خانم الف می‌گوید عمه. از هشـت تا ۱۰شب منتظر می‌مانیم تا هوا تاریک شود و زنان کارتن‌خواب بی‌واهمه گشت‌های جمع‌آوری به پاتوق‌هایشان بیایند. با آب‌خوردن و تخمه از ما پذیرایی می‌کند؛ تنها چیزهایی که دارد. پایپ و جلدهای نوشمک خالی توجهم را جلب می‌کند. جلد نوشمک را برمی‌دارد. وسط جلد نوشمک را سوراخ کرده و لوله پایپ را کرده تو. کنار دستش نعلبکی است با دستمال کاغذی‌های خیس.

در می‌زننـد و دختر خانم الف «بهار» و دوسـتش «مرضیه» می‌آیند داخل. هر دو زیبا هسـتند و جوان. ابوالفضل با خانم الف صمیمی اسـت. خانم الف برایش تخمه مغز می‌کند. ابوالفضل می‌گوید: «عمه چرا دیشب در را باز نکردی اومدم شب‌بخیر بگم؟» خانم الف می‌گوید: «شب‌ها که ما نیستیم ابوالفضل میاد شب‌بخیر بگه می‌گیم ما خواب بودیم.» بعد اشاره می‌کند به ابوالفضل و می‌گوید: «مادرش ایدز داشته مرده، بهش گفتن بیمارستانه. پدرش هم دزده، شبا می‌ره سـرقت. خلافش سنگینه سرقت مسـلحانه و انبار خالی‌کردن و اینا.» نگاهم می‌افتد روی تبلت دسـت بهار. کمی می‌نشـینند و می‌روند. موبایل‌هایشان دایمـا زنگ می‌خـورد. از خانم الف درباره بهار و مرضیه می‌پرسـم. می‌گوید: «مرضیه دوست بهار ۲۱سالشـه. هشت‌ماهیه بچه‌اش به دنیا اومده اما پدرش فراریه. دخترم بهار دوبار شـوور کرده. شـوور دومیش زندونه به جرمه حمل موادمخدر. الان یه سـال پاکی داره. سـه تا بچه داره. اولی پیش شووِر اولشه، دومی‌رو شووِر دومش فروخت، سومی‌رو هم دادیم بهزیستی.» دو پک می‌زند. بعد پایپ را با دسـتمال کاغذی‌ها خنک می‌کند و از نو. سـاعت از ۱۰ می‌گذرد و می‌رویم برای شـام. تا خیابان‌ها باز هم خلوت‌تر شـود. در را قفل می‌کند و کلید را می‌گذارد برای دخترش توی جاکفشی. می‌رویم سمت ماشین و چند دقیقه‌ای غیب می‌شـود. وقتی می‌آید با تخمه و نوشـمک و بستنی می‌آید. می‌گوید: «بی‌تنقلات نمی‌گذره» ضبط را که روشن می‌کنیم خوشحال می‌شود. راه می‌افتیـم. زنان و مردان گروه‌گروه در خیابان مولوی مشـغول پهن‌کردن رختخواب‌هایشـان هسـتند؛ کنار پیاده‌رو خیابان اصلی. خانم الف می‌گوید: «معمولا هر کدوم از زن‌ها با یک گروه سـه، چهارنفره مردان همراه می‌شـه یا دوتادوتا، تک نمی‌افتن. اینطوری اگر گشت بیاد، می‌گن زن‌وشووریم و آدرس یه خونه را هم حفظ می‌کنن که بدن تا دربرن.» می‌پرسـم «چی میل دارین؟» می‌گوید: «من فقط اروندکنار و البرز و هانی می‌رم.» مسیر دروازه غار تا ولیعصر را بالا می‌رویم تا به رستوران برسیم. تلویزیون رستوران ویژه‌برنامه جام‌جهانی دارد. اطلاعات خانم الف از فوتبال دقیق است و به روز: «قرعه‌مون خوب افتاده فقط آرژانتینش سخته. دیدین برنامه ۹۰ نشون داد تیم جوانان ۲۰میلیون پول قلیونش را نداده اسـت؟ من نمی‌دونم اینا چه ورزشـکاراییین که آنقدر قلیون می‌کشن.» شام چلو جوجه‌ای به قیمت ۷۰هزار تومن سفارش می‌دهد ولی نصف غذایش را نمی‌خورد. ظرف می‌گیریم که ببرد خانه. می‌گوید «شـب‌ها تا صبح بیدارم گرسنه‌ام می‌شـود. شب‌هایی هم که ستارخان می‌روم از سوپرمارکت شـبانه‌روزی کنار پمـپ بنزین، سـاندویچ و کلاپ می‌خـرم». راه می‌افتیم... می‌پرسـم چطور می‌روی ستارخان؟ توضیح می‌دهد که «هرشب حدودای ۱۲ سـوار بی‌آرتی خاوران به آزادی می‌شم بعد از اونجا میرم ستارخان.» پاتوقش آنجاسـت. از پشت‌سـرم صدای چلیک‌چلیک پایپ خانم الف می‌آید. از توی آینه عقب را نگاه می‌کنم دارد شیشه می‌کشد. «خیلی از کارتن‌خواب‌ها شب تا صبح‌رو تو همین اتوبوس‌های خاوران- آزادی صبح می‌کنن.»

در ستارخان هنوز خبری نیست. راهی اتوبان ستاری می‌شویم. به گلفروش‌های زن و دختر اشاره می‌کند و می‌گوید: «اینها کارشون پوشش برا کارای دیگه‌ست.» می‌گوید: «جنگل و پارک حاشـیه اتوبان سـتاری پاتوق موادفروشای زن و مرد اسـت.» با چراغ قوه می‌زنیم به دل محدوده درختکاری‌شـده حاشیه اتوبان اما خبری نیسـت. زنی آن‌سـوتر می‌دود و از دید پنهان می‌شود. می‌گوید: «حتما ماموربازار شـده من خیلی شبا میام اینجا برا تهیه مواد.» گشت نیروی انتظامی را که می‌بینیم، می‌گوید: «گفتم چرا اینقدر خلوته ماموربازاره.» می‌رویم سـمت تخت‌طاووس و فاطمی، هنوز خبری نیست. پارک ساعی هم خبری نیست. زیر پل کریم‌خان می‌رویم. ساعت نزدیکی‌های دو است. دختر کی خوش‌پوش و جوان از ماشـینی پیاده می‌شود و سوار ماشینی دیگر می‌شود. مقصد بعدی‌مان پارک مشـرف به اتوبان شیخ فضل‌الله همت است؛ بالای تپه. دوستم می‌گوید: «اینجا همان جایی است که علی سنتوری را فیلمبرداری کرده‌اند.» اینجا پاکسازی شده است؛ این را نگهبان بوستان می‌گوید.

خانم الف را صـدا می‌کنم که چه‌کار کنیم؟ کجا برویم؟ جواب نمی‌دهد. رو برمی‌گردانم. خوابش برده. حوالی فلسـطین که می‌رسـیم بیدار می‌شود. زنگ می‌زند ۱۱۸ می‌گوید: «شـماره ستارخان را می‌خوام نه ببخشید داروخانه... . در ستارخان رو.» بعد به داروخانه زنگ می‌زند. جواب نمی‌دهند. می‌پرسم برای چی؟ می‌گوید: «آمار بگیرم چه خبر بوده جواب نمی‌دن.»

می‌رویم سمت شوش. در پارک محله‌ای شوش زن جوانی با پسر و پیرمردی نشسته‌اند. از چهره‌شان مشخص است که اعتیاد دارند. ساعت چهارصبح است. وقتی می‌پرسم «کارتون‌خوابید؟» به انکار می‌گویند: «نه ما خانه‌مان همین‌جاست. اومدیـم اینجا هوایـی بخوریم. کارتن‌خواب‌هـا دور میدان می‌نشـینن.» تمام نیمکت‌های پارک و ایستگاه تاکسی پر از کارتن‌خواب‌های خواب است. می‌رویم سمت میدان.

زن موهایش بور اسـت که ریشه سیاهش درآمده. مانتو و شال سنتی به سر دارد. روی سکوی دور میدان شوش نشسته به همراه دو مرد. کمی آن‌سوتر ردیف آدم‌ها تا میانه خیابان نشسـته‌اند مواد می‌کشند. انگار که دارند آب می‌خورند یا ساندویچ. بی‌هیچ ترسی.

شما کارتن‌خوابید؟

می‌گویـد: من بچه دارم، خونه دارم الحمدالله. من شـوور دارم. کارم تو خونه است. پرسـتارم. یک بدبخت بیچاره را نگهداری می‌کنم. منیژه کوچیکم؛ کنیز شمام ۴۰ساله.

الان اومدی دنبال مواد؟

من مواد می‌کشم. اما گاهگداری. هر دقه و ثانیه نمی‌کشم. تریاک می‌خورم.

الان اینجا چیکار می‌کنی؟

اومدم منتظرم کسی بیاد منو برسونه.

اشاره می‌کنم به آقای کنار دستش و می‌پرسم

الان این آقا دوستتونه؟

نه آشناست.

اینجا نشستی نمی‌ترسی؟

نه چون از خودم اطمینان دارم دیگه سنی از من گذشته.

ردیف مردها نشسته‌اند به چرخیدن پایپ‌ها، کشیدن هرویین. یکی‌شان رو به من می‌گوید: «بفرمایید شیشه.»

سـاعت چهارصبح دور میدان شـوش. دنیای شـبانه‌اش با دنیای روزهایش فرق دارد. با شب‌های دیگر نقاط تهران هم. این حوالی پاتوق حکمرانی معتادان کارتن‌خواب است. کلاه به سر دارد. ریزنقش است. دستمال گردن بسته. ظاهرش با تمام زنان اینجا فرق دارد. چشم‌های عسلی دارد. حدودا ۴۰ساله. حتی با وجود گونه‌های تورفته و ردیف ریخته دندان‌هایش هم زیباست. پسر جوانی همراهش است. می‌ایستد به صحبت.

اعتیاد داری؟

تقریبا.

چی مصرف می‌کنی؟

شیشه و دوا.

اینجا دنبال موادی؟

نه.

پس چیکار می‌کنی؟

قدم می‌زنیم.

کارت چیه؟

ضایعات جمع می‌کنیم.

کار دیگه‌ای نداری؟

نه اصلا من تنها زنی هستم که اینجا کار دیگه‌ای نمی‌کنم.

این آقا کیه؟

آشنامونه.

نمی‌ترسی؟

پسر میاد جلو و می‌گوید: «می‌خوایی خیالت رو راحت کنم. من خودم انجمنی هستم. یک ساله پاکم انبار دارم.»

عسـل می‌گوید: «من از ترسم دارم راه می‌رم چون به محض اینکه بخوام یه جایی بایستم و استراحت کنم خفتم می‌کنند.»

کارتن‌خوابی؟

آره.

چه مشکلاتی داره؟

«بزرگ‌ترین مشکل خفت‌گیریه. با زن‌های اینجا نمی‌تونم ارتباط برقرار کنم. من دوتا پسـر دارم یکی‌شـون متولد ۶۷ و یکی ۷۳. ۲۰ساله ندیدمشون. من از آمریکا دیپورت شـدم ایران. چون طلاق گرفتم. دیگه سفارت نذاشت بچه‌هامو بیارم. الان ۲۰سـاله تو ایران دارم تنها زندگی می‌کنم. ۱۵سـال سابقه آموزش رانندگی دارم. برا خودم خونه داشـتم زندگی داشـتم. یه شوهر صیغه‌ای کردم. اعتیاد داشـت. من اولین کسی بودم که تو ایران مربی خانم شدم. چون تصدیق بین‌المللی داشـتم. بعد آموزش دادم برا خانم‌ها. کلاس گذاشتم که مربی شوند و خـودم هم آموزش مـی‌دادم. تقدیرنامه دارم از آقـای... به‌عنوان پرکارترین. از پنج‌صبح کلاس داشتم تا ۱۰شب. فعال‌ترین مربی‌شون من بودم. این شوهر من «هی یه دود بگیر یه دود بگیر خستگی‌ات درمیره» مام هی یه دود بگیر، یه دود بگیر معتاد شدم. شیشه می‌کشـیدم چرتم رو بپرونه. سرهنگ فهمید کارتم‌رو سـوراخ کردن. دیگه اجازه کار بهم ندادن. رفتم پرسـتار سالمندان شدم. اونجام بالاخره بعد پنج‌سال فهمیدن مواد مصرف می‌کنم. دیپورتم کردن. حالا ضایعات جمع می‌کنم. اگه هم با بچه‌های این سـنی می‌پرم چون احساس می‌کنم پسر خودم همرامه. اینها همه بهم می‌گن ننه‌عسل یا مهربون‌جون. زن‌های دیگه چون کار خلاف دارن من نمی‌تونم باهاشون ارتباط برقرار کنم.»

یه ۲۴ ساعتت‌رو تعریف می‌کنی که چیکار می‌کنی؟

«من از سـاعت ۹شـب تا پنج‌صبح ضایعات جمع می‌کنم. ضایعاتم‌رو صبح می‌برم می‌فروشـم تا هشت، هشـت جرمم (مواد) رو می‌گیرم می‌رم یه گوشه می‌شینم می‌کشم. بعد میرم دی‌آی‌سی ناهارم رو می‌خورم. تا سه حمومی چیزی می‌خوام بکنم دی‌آی‌سـی می‌کنم. سه به بعد هم همین‌طوری می‌چرخم تا ۹ شب شه.»

می‌رویم سـمت ایسـتگاه بی‌آرتی. فوج فوج جمعیت معتادان نشسته‌اند به مصرف. روبه‌رویشـان معتادانی دیگر بسـاط کرده‌اند. بساط‌های کوچک؛ کفش دسته‌دو، دمپایی، شـارژر، گوشی، کیف میهمانی، لباس‌های دسته دو و... . دود فضا را گرفته است. خانم الف مردی میانسال با پیراهن چهارخانه را نشان می‌دهد و می‌گوید: «این موادفروش عمده اسـت، یک‌کیلـو، دوکیلو.» دختران و زن‌های کارتن‌خواب را از ردیف آدم‌ها نشان می‌کنم برای مصاحبه.

دختر موهای فر دارد. چشم‌های درشت. روسری گل‌گلی. می‌نشینم کنارش و می‌گویم: «می‌شـود چندتا سـوالم را جواب بدهی؟» پسر جوان کنار دستش در حال لوله‌کردن دسـتمال کاغذی برای آتش زدن زیر زرورق هرویین اسـت. می‌گوید: «لازم نکرده بفرمایید بفرمایید.» پسـر یک جفت کفش می‌گذارد جلو دختـر و می‌گوید: بیا. دختر دمپایی‌های پاره و پـوره را درمی‌آورد و کفش‌های کتانی دسته‌دو را می‌پوشد.

می‌گویم:

چندسالته؟ چیکار می‌کنی؟

پسر عصبانی می‌شود لازم نکرده. لازم نکرده. بفرمایید.

می‌گویم:

می‌شه خواهش کنم اجازه بدین جواب بده؟

دخترک می‌گوید: ببخشین بفرمایین. من نمی‌خوام جواب بدم. اینم بگه جواب نمی‌دم.

خانم میانسال دیگری با مقنعه نشسته. می‌نشینم کنارش و باز درخواستم را تکرار می‌کنم و می‌گویم:

از مشکلات کارتن‌خوابی می‌گویی؟

می‌گوید: «مشکلی ندارم با من حرف نزن.»

می‌پرسم:

چی مصرف می‌کنی؟

می‌گوید: از این همه آدم بپرس چی مصرف می‌کنن. یکیش هم من.

شیشه، هرویین، کراک؟

هرویین نمی‌کشم از هرویین بدم میاد.

چرا؟

همین‌جوری الکی... حرف نمی‌زنم. بفرمایید.

پسر جوانی پایپ به دست رد می‌شود و می‌گوید: «بی‌بی‌سی نیوز، سی‌ان‌ان.» مردان معتاد صدایم می‌زنند که بیا با ما حرف بزن. پسرکی کیف میهمانی را نشانم می‌دهد که بیا این را بخر. آن یکی می‌گوید: سـی‌دی شاد می‌خوای؟ خانم الف می‌آید جلو می‌گوید: «دو تومن به من می‌دهی یک سی‌دی بخرم؟» در این گیرودار دختـرک جوان به سـراغم می‌آید و می‌گوید: «بیا اینجا حـرف بزنیم» می‌رویم آن‌سوی خیابان کنار در بسته گاراژی می‌نشینیم به صحبت کردن.

- می‌گوید: دنبال چی هستی؟

- تهیه گزارش درباره وضعیت زنان کارتن‌خواب.

- که چی شود؟

- که رسیدگی کنند.

یعنی جمعمان کنند؟

نه. امکانات برایتان بگذارند مثل مردان.

می‌گوید: باور می‌کنی من الان موندم واسـه شناسـنامه‌ام که دست مادرمه. نمی‌دونم کجا زندگی می‌کنه که. خواهر و برادر بزرگم می‌دونن. سر اینکه وکالت نمی‌دم بهشون سر ارث و ورثه بابام به من نمیگن. الان نمی‌دونم موسسه اصلی یارانه که ثبت‌نام می‌کنن کجاست. چون شناسنامه‌ام دست مادرمه.

صدایش گرفته انگار که ساعت‌ها گریه کرده باشد. چشم‌هایش هم غم دارند. خیلی

می‌گوید: بابام تازه فوت کرده.

چندسالته؟

۲۸ سال.

ادامه در صفحه ۱۴

دریچه

اقدامات شهرداری و بهزیستی برای زنان خیابانی

طبق اظهارات «رضا جاگیری» معاون اجتماعی سازمان رفاه و مشارکت‌های اجتماعی شـهر تهران بـرای اولین‌بار در زمستان گذشـته توسط شهرداری، کمپ بازپروری بانـوان معتاد خیابانی در تهرانسـر احداث شده است. معاون اجتماعی سازمان رفاه و مشارکت‌های اجتماعی شهر تهران گفته برای اولین‌بار توسط شهرداری کمپ بازپروری بانوان معتاد خیابانی در تهرانسر احداث شده که هم‌اکنون نیز به‌طـور فعال به ارایه خدمـات می‌پـردازد. وی در بخـش دیگری از سخنانش درخصوص احداث گرمخانه بانوان عنوان کرده است: ایجاد گرمخانه بانوان دارای مسایل حاشیه‌ای اسـت چراکه ایـن گرمخانه‌ها محلی برای تردد بانوان بی‌خانمان خواهد بود و ممکن است افراد سـودجو برای این خانم‌ها مزاحمت‌هایـی ایجاد کنند. با توجه به مطلب فوق تاکنون نتوانستیم گرمخانه‌ای را ویژه بانوان احداث کنیم امـا ظرفیت مرکز نگهـداری بانوانمان را کـه در غرب تهران و لویزان اسـت، افزایـش داده‌ایم. از سـوی دیگر طبق گفته‌های «فاطمه یوسـلیانی»، رییس وقت مرکز نگهداری لویزان شـهرداری تهران این مرکز از اوایل سال ۱۳۹۰ برای نگهـداری زنان متکـدی، بی‌خانمان و درراه‌مانده و کارتن‌خواب راه‌اندازی شده که میانگین سـن آنان ۲۰ تا ۳۵سـاله اسـت و ۹۰درصد آنان معتاد هستند. این مرکز حدود ۲۵نیـرو دارد و حدود صـد مددجـو در این مرکـز نگهداری می‌شـود کـه مددجویان بسـتگی به رای قاضـی و خروجی‌ها دایما در حال تغییر هستند. اما با اینکه برای بیش از ۵۰درصد مددجویان حکم قضایی صادر شده، هنوز سازمان بهزیستی کاری برای تحویل آنها انجام نداده است.

از سـوی دیگـر معـاون پیشـین پیشـگیری از آسـیب‌های اجتماعی سـازمان بهزیستی سـال گذشته در مصاحبه‌ای با اشـاره به وجود ۲۳مرکز بازپروری زنان و دختران آسیب‌دیده در کشور گفته: براساس قانون مسوولیت بازپـروری به منظور اصـلاح، بازتوانی و بازگشـت به زندگی سالم اجتماعی زنان آسـیب‌دیده به بهزیستی واگذار شـده اسـت. «علی‌محمـد زنگانـه» افزوده بـود: این مراکز در ۲۲ اسـتان کشـور وجود دارد که در اسـتان‌های تهران و خراسـان‌رضوی دو مرکز و در مابقی اسـتان‌ها یک مرکـز بازپروری زنان آسـیب‌دیده با هدف جلوگیری از گسترش مجدد آسیب‌ها و بازپروری و بازتوانی روانـی و اجتماعی آنان وجود دارد. وی با اشاره به اینکه نحوه پذیرش ایـن زنان در مراکز به سـه‌روش انجام می‌شـود، گفته: معرفی ایـن افراد به مراکز از طریق مراجع قضایی یا نیروی انتظامی، خودمعرف و مراکز مداخله در بحران انجام می‌شـود. زنگانه در مورد ترخیـص زنان از ایـن مراکز نیز گفته زنان آسـیب‌دیده در صورت بازگشت به خانواده ترخیص می‌شـوند. وی در مورد مـدت نگهداری زنـان در مراکز بازپـروری اظهار کـرده: در مرحله اول مدت نگهداری شش‌ماه است که پس از طی این مدت با تشخیص مددکاران حداکثر تا دوماه قابل‌تمدید است. اینها در حالی اسـت که زنان کارتن‌خواب با ذکـر دلایلی چـون دزدی، دعوا، نبود اتاق سـیگار و نسخی ترس دستگیری و انتقـال بـه مرکـز نگهـداری زنان خیابانی معتاد لویزان، رفتار نامناسـب و ضرب‌وشتم همچنان خیابان را برای زندگی انتخاب می‌کنند.

نگاه

لزوم ایجاد سرپناه شبانه برای زنان خیابانی

لیلا ارشد

اعتیـاد، نبـود حامـی، فقـدان حمایت‌هـای اجتماعـی و... مشـکلات بسـیاری را برای زنان خیابانی ایجاد می‌کند. در این میان سوءمصرف موادمخدر، طردشدن از سـوی خانواده و دلایل دیگر باعث می‌شـود این زنان خانه و زندگی خود را از دست بدهند و در خیابان و پارک‌ها شب و روزشان را سپری کنند. شـرایط سختی اسـت برای زنانی که سرپناهی ندارند و شرایط فیزیکی‌شان آنها را آسیب‌پذیرتر از مردان می‌کند.

ایـن زنان در معـرض ابتلا به انواع بیماری‌ها هسـتند که نیاز آنها را بـه حمایت‌های بهداشـتی و درمانی ایجاد می‌کند با توجه به اینکه کشـور ما در معرض موج سوم ابتلا به اچ‌آی‌وی از طریق رابطه جنسی محافظت‌نشده قرار دارد.

علاوه بر اینها احتمال بارداری این زنان در کنار ابتلا به بیماری‌های مقاربتی نیاز آنها را به خدمات بهداشتی و درمانی افزایش می‌دهد و در نتیجه یکی از بزرگ‌ترین مشکلات عدم‌دسترسی این زنان به خدمات بهداشـتی و درمانی است. آنها شناسـنامه و دفترچه درمانی ندارند و می‌تـوان با معرفی ان‌جی‌اوها، موسسـات و درمانگاه‌های محلی کارت سـلامت برای این زنان صادر کرد تا این زنـان بتوانند بدون پرداخت هزینه‌های درمانی و با ارایه این کارت خدماتی همچون سـونوگرافی، تست بارداری، خون و... را انجام دهند.

لازم است راهکارهایی فراهم شود تا با همکاری مددکار و روانشناس و پزشک از بچه‌دارشدن این زنان با موافقت خود شخص جلوگیری شده و لوله‌های تخم‌گذاری آنها بسته شود، چرا که در ایران این امر با اجازه همسر اتفاق می‌افتد و اغلب این زنان فاقد همسر رسمی و شرعی هستند و بچه‌دارشدن آنها مشکلاتی را ایجاد می‌کند، از این جمله می‌توان به تولد کودکان معلول و مبتلا به اچ‌آی‌وی اشاره کرد.

خوابگاه‌هایی برای این زنان پیش‌بینی‌شده است. اما این خوابگاه‌ها فرزندان این زنان را نمی‌پذیرند. لازم است موسسات و نهادهای مسوول، خوابگاه‌ها و سـرپناه‌های شبانه‌ای را برای این زنان ایجاد کنند که این زنان را به همراه فرزندانشـان پذیرش کنند تا مشکلات این زنان کمتر شـود چرا که فرزندان این زنان همچون خود آنها و چه‌بسـا بیشتر از خود آنها آسیب‌پذیرند و به این ترتیب این زنان و فرزندانشان می‌توانند زندگی‌کردن در جایی امن را تجربه کنند.

نیاز به همکاری نزدیک بهزیستی، اورژانس اجتماعی، بیمارستان‌ها و نیروی انتظامی در زمینه زنان خیابانی باردار در زمان وضع حمل وجود دارد، در این صورت می‌توان در هنگام تشـخیص مددکار بیمارسـتان مبنی بر عدم صلاحیت این زنان به هر دلیل در صورت راضی‌شـدن او فرزندش را به بیمارسـتان واگذار کرد اما در حال حاضر عنوان می‌شود نمی‌توان این واگذاری را در بیمارستان انجام داد و حتی اگر اورژانس و بهزیستی بپذیرند عنوان می‌شود که ابتدا باید زن از بیمارستان ترخیص شـود و در ادامه فرزندش واگذار شود. به این ترتیب مادر با وجود تمام مشـکلات از جمله بی‌سوادی، فقر، مهاجربودن، اعتیاد، نداشتن حامی و... با فرزندش راهی خیابان می‌شود. در آغوش‌گرفتن و شیردادن رابطه عاطفی فرزند و مـادر را تقویت می‌کند و مادر دیگر راضی به واگذاری فرزندش نمی‌شود. اما در صورت حل این مشکل آسیب روحی و عاطفی وارد بر مادر هم کمتر می‌شود.

پـس از اینکه مادر با فرزندش از بیمارسـتان بیـرون می‌رود دیگر نمی‌تـوان پیش‌بینی کـرد چه اتفاقـی رخ می‌دهـد، به‌خصوص در محلات آسیب‌خیز که زن سرپناهی ندارد. از سوی گروه‌های سودجو، سوءاستفاده‌گر و بزهکار مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد و به هر دلیلی فرزندش را از دسـت می‌دهد؛ دزدیده می‌شـود، فروخته می‌شود و آن کودکان وارد چرخه جابه‌جایی موادمخدر، قاچاق و... می‌شود.

ضرورتی دیگر فراهم‌آوردن امکان بارداری‌های کنترل‌شده و با نظارت است تا میزان باروری در این زنان کاهش پیدا کند. اگر این افراد تحت مراقبت‌های سازمان بهزیسـتی و وزارت بهداشت قرار گیرند، می‌توان بر بارداری‌هایشـان نیز نظارت کرد. با آموزش و ارایه خدمات مددکاری و روانشـناختی در مراکز و صرف نگهداری و پیگیری قضایی این زنان مشـکلی را حل نمی‌کند چرا که آنها با اجبار زیربار استفاده از وسایل پیشگیری و... نمی‌روند.

چه خوب است که امکانات سرپناه برای این زنان بر اساس نیازشان و در مناطق مختلف ایجاد شود تا هم امنیت بیشتری داشته باشند و هم جوانان شهر در معرض مواجهه با آنها و بیماری‌هایی همچون اچ‌آی‌وی و هپاتیت نباشند.

جرم‌بودن پدیده روسـپی‌گری در کشور، دسترسی به زنان خیابانی را کاهـش می‌دهد، چرا که آنها به مراکز مداخله در بحران و بازپروری مراجعـه نکرده و تنها با حکـم قضایی روانه مراکز می‌شـوند و انجام برنامه‌ریزی‌ها برای آنها و برقراری ارتباط مناسب و جذب آنها به چرخه توانمندسازی را دشوار می‌کند. لازم است نوع نگاه به این زنان تغییر یابد.

این زنان در معرض انواع خشونت‌ها و بیماری‌ها قرار دارند، چرا که زنی که به یکباره توسـط چند نفر مورد تجاوز قرار می‌گیرد، نمی‌تواند در آن شـرایط و ضرب‌وشتم، از سلامتی‌اش دفاع کند. نیاز است برای حمایت از زنان خیابانی، مراکز امدادرسانی خیابان و محلات ایجاد شود تا اعتماد آنها جلب شده و بتوانند طرح مساله کنند.

لازم اسـت در این مراکز روی مسایل بهداشت، درمان، بیماری‌های روانی و مقاربتی این زنان کار شـود؛ همچنین تلاش شود این زنان در معرض خشـونت کمتری قرار گیرند. اینها فرزندان و دختران مملکت ما هستند و اگر برایشان کاری انجام نداده و حمایت نشوند، مشکلات جامعه افزایش می‌یابد و لازم است راهکارهایی در این زمینه تدوین شده و این زنان مورد پذیرش قرار گیرند.